

ازین سوی جیحون و آن سویمن

تقدیم حضور استاد فرزانه جناب آقای دکتر مهدی محقق



در این مختصر که نوشته خواهد آمد چهار بیت از شاهنامه بررسی می‌شود و چون در دو بیت حدود فرمانروایی کیخسرو و نوشیروان آمده می‌شود، این عنوان گزیده شد.

آن زمان که فریدون جهان را میان سه فرزند پسرش سرک، توران و چین را به توره روم را به سلم و ایر را به تیر و تیر و تیر عربستان را به ایرج وا می‌گذارد.

بنابراین تقسیم در زمان کیکاویوس نیز رود جیحون سر ایران و توران است. پس از کشته شدن سیاوش به فتنه‌انگیزی ترمسوز و فرمان افراسیاب و به دست گروی زره، فرزند او کیخسرو از فرنگیس دختر افراسیاب پا به جهان می‌نهد.

گوردز در حواب چنان می‌بیند که باید گویو فرزند خویش را برای آوردن کیخسرو از توران گسیل کند. گویو تنها بدان سرزمین می‌رود و چند سال به جستجو می‌پردازد. پس از یافتن او و پست سرگذشتن سختی‌های بسیار، شاهزاده و مادر او همراه گویو سوار بر اسب از آب جیحون می‌گذرند و به ایران می‌آیند. افراسیاب از گذشتن آنها از رود آگاه می‌شود و از هم می‌خواهد پاکتشی از آب بگیرد. در این هنگام هومان برادر پیران را یکی از فرماندهان بزرگ سپاه افراسیاب بدو چنین می‌گوید:

تو با این سواران به ایران شوی

همی در دم گاو شیدان شوی

(۳۵۰۵/۲۳-۲۴)

این وجه منتخب چاپ مکتوب و براساس نسخه (ST) (بخ ۲)

می‌باشد که در اصل این گونه است: «در دم و گاو شیران»، نسخه‌های دیگر دارند: «در دم و چنگ شیران» و «در دم چنگ شیران». مصححان چاپ مکتوب در یادداشتی بر این بیت نوشته‌اند: «در دم گاو شیران» جایی که «گاو شیدان» جمع «گاو شیده» را نشان می‌دهد - نام ازدهای افسانه‌ای که زمان درازی ایران را ویران - ساکتان آن را دوچار بدبختیهای گوناگون کرد. ازقرار روایتی کنه - ازدها به دست کوروش کشته شد. وی به یاد بود این رویداد آتشکده بزرگی بنا کرد.

در اثر فردوسی مفهوم لفظی ازدها، مار نیرومند است (بسنجید با Lexicon JI. Vullers ۹۱۶) - نسخه نویسان با عدم درک متن، تقریباً آن را ته - کرده، چهره آفریده شده، فردوسی را با «الرحم الراحمین» در دم و چنگ شیران» عوض کرده‌اند؛ بسنجید با ترجمه منصرح درج - فائما نقلی نفسک فی افوا [أ] الثعالبی أو لهوات الأسود»^۱

همه نسخه‌های معتبر از جمله لندن و قاهره و فلورانس و طربقاپورسرای نیز وجه دست خورده «در دم و چنگ شیران» را دارند و کاتبان برای روشن شدن ذهن خواننده که «شیران» چندکسانی هستند، افزوده‌اند:

چو گوردز و چون رستم پیلتن

چو طوس و چو گرگین و آن انجم

که البته بیت از فردوسی نمی‌نماید ولی در جای دیگر از شاهنامه بار دیگری که ترکیبی شبیه بدین ترکیب در شاهنامه آمده، هنگام برنامه‌ریزی کیخسرو برای گسیل کردن لشکر به توران است، آنجا که از «زاده ایرانی و ازخاندان گوردزیان که به افراسیاب پناه برده، سخن می‌گوید:

کسی را که چون سر پیچد تژاو سزد گو تبارد دل شیر گاو
(۱۹۹/۷۰/۶)

نوشته مصححان چاپ مکتوب در تیتانیم که «فوللمس» در Lexicon T. ۱۹۹/۷۰ نوشته و یا «شیده» یا «گاو شیده» نمی‌دانم به چه مدتی است، چسبه، ولی این را می‌دانم که زمان کیکاویوس بسیار دورتر از زمان توروش است و باید در جستجوی مطلبی کهین تو بود. اما در کتاب ذریع الله فیما ذکره کتاب حسانه سراسری در ایران نوشته است؛ و دیگر از نیا - ازدهای کاووس کشتن گاو شیت که حافظ سوز ایران وتوران بود. این گاو را افرومزد از آتروزی آفریده بود که چون نژادی بین ایرانیان و تورانشان درگیرند، او سم خویش بر حد واقع ایران وتوران بگنجد و نژاد و جدال را از میان ببرد، کاووس که می‌خواست نه خاک توران بخورد کند بهلوانی به نام «سزیت»^۲ و به کشتن گاو فرمان داد، اما سزیت کشته‌شد و پس از احواء فرمان کاووس خود نیز کشته شد.^۳

کتاب دینکورت رادر دسترس ندارم، ولی نوشته «زاد سیرم» را از ترجمه آقای دکتر محمد تقی راشد محصل در زیر می‌آورم، چنانچه ایشان در یادداشت‌هایی بر این نوشته نظر شادروان دکتر مهرداد بهار (که خود دوبار این قطعه را ترجمه کرده‌اند) و گاهی دیگران را نیز تذکر داده است. علاوه بر این پادداشت‌های شادروان مهرداد بهار بر این قطعه مندرج در کتاب «پژوهش در اساطیر ایرانی»^۴ را نیز در زیر نویس می‌آورم: «آن گونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه ایران در زمین

هنوز که» (۲) پیکار بود. او مردم برای پیکار نکرد، گاری بزرگ آفرید که سامان (= مرز) ایران بر پشت، بالای سوار^۸ او پیدا بود. و در پیشه نگهداشته شده بود. < ح > هنگامی که پیکار بوده به وسیله آن گاو سامان (= مرز) شناخته می شد. تا هنگامی که کاووس را به پرکامگی (= میزبانی) اظهار فروز مناسبتر است! بهیوی (= بخشش) از زمین توران از آن ایران کردن آرزو بود. و دید که تا آن گاو هست < این کار > دشوار است زیرا با قدرتی که او را بود. آن گاه نتوانست که با آن گاو مرز آنکار باشد. مفتت برادر بودند، و آن هفتمین «سیرت» - یعنی هفتم - خوانده می شد. به تن بزرگ و با [چاپ] یا زور بسیار (متن: گران، سنگین) و کاووس را از راههای گوناگون فریادرس و در «خسار» خاصان «او» بود. کاووس «او» را < پیش خواست و فرمود (= فرمان داد) که: «بروا آن گاو را در پیشه بکش! سیرت رفت، چون او را خواست گفتش، گاو بر زبان مردم (= آدمی) آن را معاهده کرد که: «مرا مکتش، چه اگر مرا بکنی، آن کسی که فروزش دره دوم دوردارنده مرگ است - که نام او زردشت سپینمان است - در زمین پیدا شود، بد کردن تو را در جهان بگوید و به روان تو دشواری آن گونه باشد که در دین پیداست که: چگونه باشد < کیش > آن و دگ * (۲) که بدی او را گویند، پس مرگ هسان آن باشد. و آن کسی که او (= گاو) را مرگ برآمزد (= بکشد)، بدی او نیز > به سبب: مرگ (= کشتن، قتل) < خاو > است. سیرت بدی آن سخن از سیرت، بازگشت و دوباره به سوی کاووس رفت و او را و چگونگی آگاه کرد. این را نیز گفت که: «گاو به گفتن گفت که: هر که در زمین جنگ کامه تر (= جنگ طلب تر) است، اکنون کشتن گاو را فرمان دهد.

کاووس را که میل بر جنگ < بود > گفت که: «پیدا نیست که آن که فروزش در هوم دوردارنده مرگ است خود هست یا نه؟ و اگر هست زاید (= متولد شود) < ح > پیدا شود یا نه؟ و به سخن فرمود که: «برو و او را بکش، سیرت گفت که: «به کشتن < گاو > توانا نیستم، چه از ناله او را بخشایش (= ترجم) در دل است.

کاووس گفت که: «به بهمان پیشه روا که در آن پری سالاران بسیار مسکن دارند، بخشش (= ترجم) را از دل تو ببرد. سیرت به پیشه رفت. برهان بسیار را دید که دهان گشاده داشتند و ایشان بخوردند و شنیدند که: «پکش! بخشایش! (= رسم نکتن)».

بخشش (= ترجم) از دل او برفت. به پیشه باز رفت و با مشت سه جای پشت گاو را بشکست. گاو زاری < ح > با سنگ شکفت < خبر > داشت. سیرت پس از کشتن گاو، از آن ناله که شنید، آن گاه او را ناشیاب گران بود. به سوی کاووس باز رفت و او را از آن روی داد، آگاه کرد. عزیمت که حشمت اورامان دهد (= کاووس فرمان کشتن سیرت را بدهد)، چه، «دیگر که او را زندگی بایسته نبود. کاووس گفت که: «من تو را بکنم، چه از تو گوید (= چاره) جندام (= جزو تو چاره گیری ندارم). سیرت گفت که: «اگر تو مرا بکنی، آن گاه من تو را بکشم.» کاووس گفت که: «تو مرا مکتش چه دیدی (= پادشاه) جهانم. سیرت تاغری بخشش همین کرد تا کاووس به او فرمود که: «به بهمان پیشه رو که پری ای سگ پیکار (= جاده گری به شکل سگ) در آن جاست و خار <

تورا بکشد. سیرت بدان پیشه رفت آن پری سگ پیکار را دید. پس بری را زد < خبری > دو تا شد و «تاتان» را همین زد تا هزار تا شدند. ایشان سیرت را بر جای کشتند و دریند»^{۱۲}

ظاهراً نامی که پیکار در نسخه‌های از شاهنامه به صورت «گاو شیرانه» آمده و یار دیگر در نسخه‌های کهن تر و به شکل «گاو» همین گاو داور مرز است. «او» در «گاو شیرانه» علامت جمع نیست، بلکه علامت نسبت است. و معنی آن «گاو» که به شکل شیر است، می‌باشد و در ترکیب «گاو شیرانه» نیز همین مفهوم به ذهن می‌رسد.

شاید نقشی که در سنگ‌شیرهای ایران باستان از جانوری با سر گاو و تن شیر بر جای مانده است تصویری نفس‌انزایی موجود باشد.

بطرایین صورت درست و قدیمی این بیت همانست که در نسخه دوم اسپین خاور فرستای روسیه آمده است (ولی با حذف «ره» یا استناد به دیگر نسخه‌ها):

تو ای سواران به ایران شوی همی در دم گاو شیران شوی^{۱۳}

و آن گونه که از متن کتاب «شهرستانهای ایران» بر می‌آید، جایگاه «گاو شیرانه» نزدیک بلخ بوده است. هومان به افراسیاب می‌گوید که اگر از رود جیحون بگذری و به خاک ایران پای بگذاری گرفتار «گاو داور» (= گاو شیران) = شوی.

اما در بیت ۱۹۹ یاد شده که بازم در پادشاهی کیکاووس، دل در زمان فرماندهی کیکسرو آمده است «دل» درست نمی‌نماید. وجه درست این کلمه باید «دوره» به معنی «مرز» باشد. دو نفر می‌تواند سبب این دگرگونی شده باشد یکی اینکه در خط پهلوی «له» و «ره» هر دو در یک صورت و به شکل «ل» نوشته می‌شوند، و شاید در ترجمه فردوسی از متن پهلوی به شکل «له» نوشته شده باشد. دیگر اینکه کاتبان «دل» را به معنی «جرات» شنیدند و آن را از «دوره» به «دل» گردانیدند، که حالت دوم محتمل تر است.

در این بیت «داشتن» به معنای «بروا داشتن» و صورت درست بیت کسی را که چون سر پیچید تا او سزد گور نعاورد در شیر گاو می‌باشد و معنای آن اینست که «کسی که آنگاه که ترازو بافرستی کند و بگریزد، از مرزی که شیر گاو» (= گاو شیران) داور است بر روی نداشتن باشد و در بین ترازو برود».

این مفهوم با روال داستان در شاهنامه نیز توافق دارد.

«دوره» به معنی «مرز» چنین بار در شاهنامه آمده است از جمله در بیت‌های زیر:

یشت تا در شهر سازندران بیارید شمشیر و گرز گران
 ۱۷۵/۸۵/۲

در شهر سازندران است گفت که از شب دوبهره تیارند خفت
 ۵۱۲/۱۰۳/۲

سر مرز توران در شهرمست از شان به ما برجه ما به بلاست
 ۶۵/۱۰/۵

دگر پنجپیر و دو بامیان سرمرز ایران و جای کیان
 ۱۱۲۸/۱۲۹/۵

همی آید بر دتا در شاد نوید کس آن پادشاهی بنیز